

# نسبت‌سنجی "عدالت سیاسی" و "آزادی سیاسی" با تأکید بر قرآن کریم

سید کاظم سیدباقری\*، بتول ملاشفیعی\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۸

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۳

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

نسبت‌سنجی  
"عدالت سیاسی" و  
"آزادی سیاسی" با  
تأکید بر قرآن کریم  
(۷ تا ۲۶)

## چکیده

نوشته‌ی حاضر از طریق سنجش نسبت میان "عدالت سیاسی" و "آزادی سیاسی" با تأکید بر قرآن کریم، به دنبال شفاف‌سازی هر دو مفهوم برآمده است تا ضمن بررسی انواع نسبت و روابط قابل تصور مانند: تباین و گسست، تساوی، عموم و خصوص من وجه و عموم و خصوص مطلق، بر این امر تأکید کند که با توجه به رابطه‌ی اخیر، هرگونه عدالتی، آزادی را درون خود دارد؛ زیرا عدالت به معنای احقاق حقوق مردم است و آزادی یکی از مصداق‌های روشن آن محسوب می‌شود. لذا همان‌گونه که بعضی از مصادیق آزادی، عدالت‌اند (مانند آزادی انتخاب)؛ بعضی از آزادی‌ها نیز (مانند آزادی هرج و مرج) به عدالت نمی‌انجامند. با تبیین این روابط، فرضیه‌ی مورد تأکید این است که با توجه به معنای محوری احقاق حقوق مردم در عدالت سیاسی و آزادی، مقید بودن آزادی به عدالت و رابطه‌ی تعاملی‌ای که میان این مفهوم وجود دارد، این امکان را فراهم می‌آورد که عدالت سیاسی بستر ساز حضور آزادی سیاسی در جامعه باشد.

## واژه‌های کلیدی:

آزادی سیاسی، عدالت سیاسی، قرآن کریم، رابطه‌ی تعاملی.

\* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: (sbaqeri86@yahoo.com).

\*\* دانش‌آموخته حوزه‌ی علمیه و دانشجوی دکتری قرآن و حدیث: (n.shafii82@gmail.com).

## درآمد

"عدالت سیاسی"، ترکیبی پیچیده و مبهم است. از آنجا که در هیچ‌یک از اجزاء این ترکیب، سیاست و عدالت، اتفاقی وجود ندارد، بر ابهام این مساله افزوده می‌شود و هنگامی که از ارتباط و نسبت عدالت سیاسی با مفاهیم مرتبط دیگر مانند: آزادی، امنیت، اخلاق، تساوی و... بحث می‌شود، مناقشه بالاتر می‌گیرد. این امر به‌ویژه در دنیای مدرن و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی برآمده از غرب، تا اندازه‌ای افزون می‌گردد. همه‌ی این امور نشان از اهمیت مساله، نبود شفافیت عدالت سیاسی و نسبت آن با مفاهیم مرتبط دارد. در ادامه کوشش می‌شود تا نسبت "عدالت سیاسی" با یکی از بنیادی‌ترین و پرچالش‌ترین مفاهیم مرتبط، یعنی "آزادی سیاسی" سنجش گردد و اندکی از روابط آن‌ها شفاف‌تر شود. دغدغه‌ای که در فیلسوفان باستان نیز مطرح بود و افلاطون از همزادی آزادی و برابری به‌عنوان یکی از مفاهیم محوری عدالت، سخن به‌میان آورده بود و دربارهی دوران پادشاهی کوروش در ایران بر این باور بود که حکمرانان، زیردستان را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند که اگر در میان آنان مردی روشن‌بین بود که می‌توانست پیشنهادی عاقلانه بدهد، پادشاه او را در سخن گفتن آزاد می‌گذاشت. (افلاطون، ۱۳۵۴: ۹۶)

به‌گاه سخن از سیاست، پای قدرت در میان است و در عدالت سیاسی، بحث از احقاق حقوق سیاسی و شایستگی حضور قدرت در مسیر آزادی معقول، سنجیده و نظام‌مند. قدرت‌مندی که عدالت را در بنیاد رفتار و گفتار خویش قرار دهد، به‌نام عدالت، آزادی را از شهروندان سلب نمی‌کند؛ زیرا آزادی خود، حقی بزرگ است که عدالت به‌دنبال برپایی آن می‌باشد. پس اجرای عدالت سیاسی ارمغانی به‌نام آزادی را برای جامعه به‌همراه می‌آورد. آن‌سان که اگر آزادی سیاسی نباشد، افراد نتوانند آزادانه مسائل جاری، تصمیم‌ها و قوانین را نقد و ارزیابی و بررسی کنند؛ فرآیند امور به‌سمت تک‌گویی و خودکامگی خواهد رفت و آغازین گام برای نادیده‌انگاشتن عدالت در جامعه فراهم خواهد شد. با این نگرش است که میان این دو مفهوم کلیدی، رابطه‌ای تعاملی برقرار می‌شود و نمی‌توان به‌بهانه‌ی ایجاد یکی، از دیگری گذر کرد.

اگر عدالت عبارت است از ایفای جمیع حقوق، در آن صورت بی‌اعتنایی به حق آزادی، بی‌اعتنایی به عدالت خواهد بود. آزادی از بزرگ‌ترین حق‌ها است؛ این تقابلی که بعضی‌ها

---

۱. در این متن در غالب موارد، بحث از عدالت سیاسی و آزادی سیاسی است؛ مگر در جایی که قرینه‌ای دیگرگون وجود داشته باشد.

بین آزادی و عدالت افکنده‌اند، تقابلی موهوم است؛ آزادی یکی از اجزای عدالت است. شخص آزادی طلب به دنبال پاره‌ای از عدالت است. (سروش، ۱۳۷۵: ۲۵۴) پس به‌هنگامی که حق هر کس به‌درستی در جامعه ادا شود، طبعاً آن جامعه گرفتار اسارت و استبداد نمی‌شود و به درصد بالایی از آزادی سیاسی که یکی از حقوق اساسی بشر است، دست می‌یابد. برای نمونه، انسان، حقی به‌نام آزادی بیان دارد. با حضور عدالت سیاسی، فضا و بستر برای آن که افراد بتوانند آزادانه دیدگاه‌های سیاسی خود را بیان کنند، فراهم می‌شود. آزادی بیان نیز زمانی در جامعه به‌وجود می‌آید که عدالت فراگیر شود. با آزادی سیاسی زمینه‌ی مشارکت و فعالیت سیاسی شهروندان در جامعه فراهم می‌شود و آنان می‌توانند آزادانه کنش سیاسی را در جامعه انجام دهند. توزیع نابرابر و نادرست قدرت، آزادی سیاسی را به‌چالش می‌کشاند. براساس آموزه‌های قرآن کریم و اندیشه سیاسی اسلام، روند امور جامعه باید به‌گونه‌ای باشد که با حضور آزادی بتوان عدالت را نیز تجربه کرد. استثمار و ستم به‌معنای سلب اختیار آدمی و محدود کردن اوست. فقر، جهل، تبعیض، استبداد، محدودیت‌های ساختگی قدرت‌ها و اختناق، همه می‌توانند مصداق زنجیر و اسارت باشد که قرآن کریم فرمود:

«بار گران‌شان را از دوششان برمی‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید.»

(اعراف: ۱۵۷)

طبعاً در این فرایند تبیینی، یکی از مسائلی که تا حدی روشن می‌شود، جایگاه آزادی نسبت به عدالت است. به‌طور مشخص این نوشته در جست‌وجوی سنجش نسبت میان عدالت سیاسی و آزادی سیاسی با تأکید بر ادبیات و منطق قرآن کریم به‌عنوان یکی از عمده‌ترین منابع اندیشه‌ی سیاسی اسلام است و بر این فرضیه تأکید می‌کند که با توجه به اهمیت بالای عدالت در آموزه‌های قرآن کریم، معنای محوری احقاق حقوق مردم در آن، شناسایی آزادی به‌عنوان یکی از حقوق، مقیدبودن آزادی به عدالت و رابطه‌ی تعاملی که میان این دو مفهوم وجود دارد؛ عدالت سیاسی می‌تواند بسترساز حضور آزادی سیاسی در جامعه باشد.

## ۱. بررسی مفاهیم

### ۱.۱. عدالت سیاسی

عدالت سیاسی<sup>۱</sup> یکی از شاخه‌های عدالت اجتماعی به‌شمار می‌آید. سیاست به قدرت، چگونگی توزیع آن و نسبت آن با مردم و حاکمان می‌پردازد. با حضور عدالت سیاسی

1. Political Justice.

می‌توان از وجود توازن، اعطای حقوق سیاسی، رعایت قانون و توزیع مطلوب قدرت میان مردم سخن به‌میان آورد. در این قلمرو، بسترهای لازم برای مشارکت فعالانه و آزادانه‌ی افراد در امور سیاسی فراهم می‌شود و آزادی‌های گوناگون برای تحقق حق بیان، حق انتقاد، تشکیل اجتماعات، حق انتخاب‌شدن و حق انتخاب‌کردن به‌وجود می‌آید و مردم در اظهار دیدگاه خود دارای مصونیت سیاسی می‌باشند. در عدالت سیاسی دو امر بایسته است: نخست، قانون در جهت برآوردن خواسته‌ها و لوازم آزادی برابر که باید عادلانه باشد؛ و دوم این که نظام به‌نحوی چارچوب‌بندی شود که نسبت به همه‌ی سامانه‌های عادلانه‌ی ممکن، به یک نظام قانون‌گذاری عادلانه و کارآمد منجر شود. (راولز، ۱۳۸۸: ۳۴۲) برخی دیگر بر این باورند که عدالت سیاسی آن است که امور کشور به- نحو شایسته اداره شود تا مردم در یک فضای عادلانه به‌زندگی خود ادامه دهند. برخورداری از برابری، آزادی، امنیت و آسایش به عنوان حقوق طبیعی افراد جامعه، تأمین‌کننده‌ی این فضای عادلانه خواهد بود. (آشوری، ۱۳۸۳: ۲۰۷)

در این نوشته منظور از "عدالت سیاسی" ارزشی است که با فراگیر شدن آن، امور جامعه در پیوند با قدرت، به تناسب در جای خود قرار می‌گیرد و حقوق مردم و شهروندان به‌شایستگی ادا می‌شود؛ با عدالت سیاسی، بستر «انتخاب شهروندان» و «محدودیت قدرت»، فراهم شده و مسیر جامعه برای رسیدن به «حقوق سیاسی» گشوده می‌شود.

## ۲.۱. آزادی سیاسی

برای آزادی تا کنون بیش از ۲۰۰ تعریف ذکر شده است. (برلین، ۱۳۷۹: ۱۴) بحثی که در این بخش دنبال می‌شود، مربوط به آزادی سیاسی - اجتماعی است. جان استوارت میل<sup>۱</sup> (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) در آغاز کتاب "رساله‌ای درباره‌ی آزادی" می‌گوید که موضوع کتاب «آزادی اراده و اختیار<sup>۲</sup> نیست؛ بلکه بحث از آزادی<sup>۳</sup> مدنی و اجتماعی است که درباره‌ی سرشت و محدودیت قدرتی است که به‌طور مشروع می‌تواند بر افراد اعمال گردد». (Mill, 1999: 12) این مفهوم به دو قسم "آزادی مثبت"<sup>۴</sup> و "آزادی منفی"<sup>۵</sup> تقسیم می‌شود که در واقع، دو حیث و ساحت از آن به‌شمار می‌آید. در آزادی منفی، انسان از

1. John Stuart Mill.
2. Free-Will.
3. Freedom.
4. Positive freedom.
5. Negative freedom.

هرگونه اجبار و تحمیل آزاد است و می‌تواند بدون محدودیت رفتار کند. در این نوع «آزادی از»<sup>۱</sup> وجود دارد و آزادی سیاسی عبارت است از قلمروی که در داخل آن، شخص می‌تواند هر عملی را که می‌خواهد انجام دهد و دیگران نتوانند مانع او شوند. اما در «آزادی مثبت» که مرحله‌ی پس از آزادی منفی است، مجال برای اظهار وجود، اعمال اراده، طراحی و برنامه‌ریزی فراهم می‌شود. در این نوع، «آزادی برای»<sup>۲</sup> یا «آزادی در» مطرح است. معنای مثبت آزادی از تمایل فرد به این که آقا و صاحب‌اختیار باشد برمی‌خیزد و این که خود هدف و روش خویش را انتخاب کند و آن را به‌تحقق برساند. (برلین، ۱۳۷۹: ۲۴۹) با توجه به این معانی می‌توان بیان داشت که آزادی سیاسی، ارزشی است که با وجود آن انسان در عرصه‌ی سیاسی - اجتماعی می‌تواند دست به انتخاب زند. در آزادی، سه عنصر و مقوله وجود دارد: «آزادی‌خواه»، «نبود مانع» و «هدف». آزادی سیاسی زمانی شکل می‌گیرد که اشخاص و تشکلهای سیاسی در انجام‌دادن رفتارهای سیاسی مطلوب و برخوردار از حقوق اساسی از محدودیت‌ها و موانعی که دولت‌ها ممکن است در برابر آنها ایجاد کنند، رها و آزاد باشند (میراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۸) آزادی، جز نبودن مانع و سدّ برای ترقی و تجلی فکر و عمل بشر چیزی نیست (مطهری، ۱۳۷۸: ۶۰) و البته هدفی که در آزادی سیاسی از منظر قرآن و اندیشه‌ی اسلامی در نظر گرفته می‌شود، صرفاً مادی و زمینی نیست، بلکه هدف آن است تا این آزادی در راستای سعادت و پویای انسان به‌سوی کمال باشد. با توجه به آنچه ذکر شده، منظور از آزادی سیاسی در این نوشته، ارزشی است که با فراگیر شدن آن، افراد و گروه‌ها برای انجام فعالیت‌های مطلوب سیاسی، با گذر از بندهای درونی، از موانع بیرونی و حاکمیت طاغوت رهایی یافته و در جهت رشد جامعه‌ی اسلامی و کمال انسانی حرکت می‌کنند.

## ۲. تمهید نظری

### ۱.۲. در جست‌وجوی پیوند آزادی سیاسی و عدالت سیاسی

در نسبت میان آزادی و عدالت، نگرش‌های گوناگونی وجود دارد. از یک نگاه، بعضی عدالت را بر آزادی ترجیح می‌دهند که بیش‌تر در گرایش‌های سوسیالیستی وجود دارد. در این خوانش، عدالت با مساوات و برابری معنا می‌شود (نمازی، ۱۳۸۴: ۱۴۱) و دغدغه‌ی آزادی در آن کم‌رنگ است. برخی دیگر مانند لیبرال‌ها و نئولیبرال‌ها، با تمرکز

1. Freedom from.

2. Freedom to.

بر آزادی، برنامه‌ریزی برای رسیدن به عدالت اجتماعی را نمی‌پذیرند. آنان آزادی را بر عدالت مقدم می‌دارند و گاه عدالت اجتماعی را مفهومی توخالی و غیرقابل تعریف می‌دانند. آنان ارزش‌ها و فضیلت‌های دیگر را در پای آزادی قربانی می‌کنند و عدالت را وسیله‌ای برای فریب توده می‌انگارند. (جان‌گری، ۱۳۷۵: ۱۷۵)

از نظر گاهی دیگر، نسبت‌سنجی عدالت با آزادی را می‌توان در نسب چهارگانه پی‌جویی کرد. از یک سو ممکن است چنین تصور شود که میان عدالت و آزادی "تباین" و گسست وجود دارد؛ یعنی هیچ رابطه‌ای میان این دو مفهوم وجود ندارد. برای نمونه شاید کسی چنین پندارد که هرگونه آزادی به بی‌عدالتی می‌انجامد یا بر عکس. این باور را کم‌تر کسی می‌پذیرد؛ زیرا دست کم می‌دانیم برخی از مصادیق آزادی، نشان از عدالت دارند؛ مثل آزادی در انتخاب که لازمه‌ی آن پایبندی به احقاق حق دیگران است و امریست که با باور و پایبندی به عدالت شکل می‌گیرد.

رابطه‌ای دیگر که قابل تصور است، رابطه‌ی "تساوی" است. یعنی هرگونه عدالت، آزادی و هر نوعی از آزادی، عدالت انگاشته شود. این برداشت نیز درست نیست؛ زیرا آشکار است که برخی از آزادی‌ها عادلانه نیستند، مثل آزادی تصرف مال و ملک دیگری که برای آن زحمت کشیده است یا آزادی هرج و مرج که هرگونه نظم و عدل را درهم می‌ریزد.

رابطه‌ی "عموم و خصوص من وجه" نیز برای تبیین رابطه‌ی این دو مفهوم قابل تصویر است؛ به این نحو که بعضی از مصادیق آزادی عدالت باشند و بر عکس. اما چون نیک بنگریم، درست است که برخی از موارد آزادی، عدالت است اما می‌دانیم که بعضی از آزادی‌ها، عدالت را از میان می‌برند. مثل آزادی هرج و مرج. انسان تا جایی آزاد است که حقوق دیگران را تباہ نکند؛ یا آزادی تجاوز به حریم دیگران که مستلزم آن، ضایع کردن حقوق دیگران است.

یکی از دیگر انواع رابطه "عموم و خصوص مطلق" است. این رابطه را می‌توان این گونه بیان کرد که هرگونه عدالتی، آزادی را در درون خود دارد؛ زیرا - همان گونه که گذشت - عدالت، احقاق حقوق شهروندان است و به یقین، آزادی یکی از مصداق‌های روشن آن به‌شمار می‌رود. آن‌سان که بعضی از موارد آزادی، عدالت‌اند. مانند آزادی انتخاب کردن یا انتخاب شدن یا تعیین سرنوشت. بعضی از آزادی‌ها نیز عدالت نیستند؛ مانند برخی از آزادی‌هایی که در بالا ذکر شد. با این وصف به نظر می‌رسد که رابطه‌ی مطلوب میان آزادی و عدالت، رابطه‌ی اخیر باشد.

از منظری دیگر، با تقسیم ثنایی رابطه‌ی میان دو مفهوم آزادی و عدالت قابل بررسی است؛ به این نحو که رابطه‌ی میان آن دو یا گسست است یا پیوند. رابطه‌ی گسست زمانی است که اصولاً ارتباطی میان آزادی و عدالت انگاشته نمی‌شود. به بیان روشن‌تر، همان‌گونه که در رابطه‌ی تباین بیان شد، دو مفهوم، جداگانه و مستقل از هم می‌باشند. در این رابطه‌ی منفی، تقویت یکی به تضعیف و ناپایداری دیگری می‌انجامد؛ به این طریق که هرچه پای‌بندی به عدالت اجتماعی بیش‌تر شود، احتمال دست‌یابی به آزادی کاسته می‌شود یا بر عکس. این تلقی درست نیست و شاید کم‌تر کسی است که به آن باور داشته باشد؛ زیرا عدالت و آزادی، به هر حال دو مفهوم اجتماعی هستند و در ساحت‌های مختلف با یک‌دیگر مرتبط‌اند.

اما پیوند این دو مفهوم را می‌توان یا از باب «جزء و کل» بررسی کرد؛ به معنای آن که عدالت به‌سان یک کل، در جست‌وجوی حق است و آزادی هم به‌عنوان جزئی از حقوق و در قالب عدالت قرار گیرد. یا آن که ارتباط میان آن دو «هدف - وسیله» باشد. به نظر می‌رسد بر اساس منطقی قرآن کریم و روح حاکم بر اندیشه‌ی سیاسی اسلام، عدالت، هدف است (حدید: ۲۵)؛ هر چند میانی. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۹) و آزادی، وسیله و ابزاری برای رسیدن به آن تلقی می‌گردد. در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی رسیدن شهروندان به حقوق آنان مهم است و آن نیز در راستای دست‌یابی جامعه به سوی خیر و کمال تفسیر می‌شود. آزادی یکی از آن حقوق است. لذا آزادی همه‌ی هدف نیست، بلکه ابزاری است در جهت آن هدف که بار بسیاری از آن را عدالت به‌دوش می‌کشد. آزادی همیشه همراه با محدودیت است؛ آن‌سان که آفرینش انسان چنین است. پس «آزادی، «کمال وسیله‌ای» است، نه «کمال هدفی». هدف انسان این نیست که آزاد باشد، ولی انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خودش برسد. آزادی خودش کمال بشریت نیست؛ وسیله‌ی کمال بشریت است. (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۷)

به نظر می‌رسد یکی از دیگر پیوندهای مهمی که می‌توان میان عدالت سیاسی و آزادی مطرح کرد، رابطه‌ی تعاملی است. با توجه به اهمیت این رابطه، در ادامه به برخی از ساحت‌های آن می‌پردازیم.

## ۲.۲. رابطه‌ی تعاملی آزادی سیاسی و عدالت سیاسی

به نظر می‌رسد که بر پایه‌ی آیات قرآن کریم و اندیشه‌ی سیاسی اسلام، میان آزادی و عدالت رابطه‌ی تعاملی وجود دارد؛ آن‌گاه که با هم و در کنار هم قرار می‌گیرند، می‌توانند حرکت جامعه را به سوی رشد و سعادت یاری دهند. این رابطه‌ی مثبت به گونه‌ای است که تقویت یکی به پایداری و تقویت دیگری می‌انجامد و در نهایت حقوق مردم تأمین می‌شود.

در شرایط تحقق عدالت سیاسی، با توجه به لزوم برابری فرصت و امکانات برای همگان، فرصت آزادی بیش تر می گردد؛ انتخاب گری شهروندان معنادارتر می شود و آنان خود می توانند سرنوشت خویش را با دستان خویش رقم زنند که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱).

باری همه ی این روند در مقابل ستم و نابرابری است که حقوق سیاسی را از دست صاحبان آن به در می کند و محدودگر آزادی است.

از یک سو، عدالت قید آزادی است. آزادی همواره باید در مرزهای عدالت حضور داشته باشد و نمی تواند معیارهای عدالت را پشت سر گذارد. و از سوی دیگر، اگر آزادی در جامعه ای نباشد، عدالت سیاسی به دست نمی آید. نمی توان با زور و خودکامگی، آزادی شهروندان را سلب کرد و سپس ادعا نمود که من برای جریان عدالت در جامعه می کوشم؛ زیرا با ورود استبداد از یک جهت، از دری دیگر عدالت بیرون می رود. بنابراین در نگرش قرآنی و دینی، هم عدالت و هم آزادی، مهم و کلیدی به شمار می آیند و لذا برای رسیدن به هر یک باید دیگری و شرایط آن را در نظر داشت. عدالت سیاسی بدون آزادی به دست نمی آید و آزادی سیاسی نیز به عنوان حق بنیادین انسانی، بدون عدالت احقاق و محقق نمی شود. هر دو در کنار هم، بسترهای رشد و راه رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی را فراهم می کنند. عدالت، ارزشی است که با فراهم شدن آن، حقوق افراد استیفا می شود و آزادی یکی از آن حقوق است. حقی که با وجود آن، انسان از طاغوت درون و برون رهایی می یابد و به سوی کمال و سعادت گام برمی دارد. حق امری نیست که کسی به انسان داده باشد، بلکه امری ثابت و تثبیت شده برای اوست که کسی نمی تواند آن را سلب کند. با این وصف، چون نیک بنگریم، حق مقدم بر عدالت است و «عدالت مرحله ی اجرایی حق است؛ حق، طبیعی و ثابت است ولی عدالت و اجرا ارادی و اختیاری است.» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۶: ۲۱۵) با فراگیری عدالت سیاسی در جامعه، با توجه به حقوق تکوینی و تشریحی و لزوم رعایت معیارها و موازین بایسته ی شرعی و عقلی، امور اجتماع سامان می یابد و در عرصه های آزادی، شهروندان از: حق رای، انتخاب و تعیین سرنوشت، حق انتقاد، فرصت های مساوی در امور مرتبط با قدرت، منزلت اجتماعی و امنیت و آرامش سیاسی برخوردار می شوند.

آزادی هنگامی با عدالت، ارتباطی شفاف تر و پایدارتر پیدا می کند که ببینیم این ارزش در محیط سیاسی عادلانه به دست می آید؛ تا هنگامی که عدالت سیاسی، قانون برابر، انتقاد قدرت و رعایت شایستگی ها در جامعه ای دارای ارج و قرب نگردد، به سختی می توان گفت که آن جامعه به ساحت آزادی وارد شده است. آزادی های سیاسی شهروندان مانند: حق



رأی، حق نامزدی برای احراز مناصب دولتی و عمومی، آزادی بیان و اجتماعات، آزادی اندیشه و آزادی از دستگیری و بازداشت خودسرانه، همه در فضای عادلانه به دست می‌آیند. از دیگر سو، تا آزادی در جامعه نباشد، این شرایط و بسترهای داد‌گرانه فراهم نمی‌شوند؛ لذا با این بیان، آزادی و عدالت در عین آن که دو مفهوم متمایزند، اما در راستای افقی نزدیک بهم و با هدف مشترک حرکت می‌کنند و نوعی تعامل سنجیده میان آن دو شکل می‌گیرد. هر یک دیگری را پشتیبانی می‌کند و در فرایندی رفت و برگشتی، به تحقق یک‌دیگر یاری می‌رسانند.

مکتب اسلام، معیار کمال و جوهر انسان و ارزش ارزش‌های او را آزادی می‌داند. انسان تنها موجودی است که در این عالم، آزاد آفریده شده است؛ یعنی محکوم هیچ جبر و ضرورت و تحمیلی نیست. (مطهری، ۱۳۷۳: ۳۳۰) همان‌گونه که «روح آزادی‌خواهی و حریت در تمام دستورهای اسلامی به چشم می‌خورد (مطهری، ۱۳۶۷: ۳۲) اصل عدالت نیز از مقیاس‌های اسلام است و باید دید چه چیزی بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله‌ی علل احکام است، نه در سلسله معلولات. نه این است که آن‌چه دین گفت، عدل است؛ بلکه آن‌چه عدل است، دین می‌گوید. این معنای مقیاس‌بودن عدالت است برای دین. (مطهری، ۱۳۷۹: ج ۶: ۲۰۳)

در عدالت سیاسی، بحث از رسیدن افراد به حق‌شان است. یکی از بزرگ‌ترین حقوق، حق آزادی است؛ لذا گستره‌ی عدالت بزرگ‌تر از آزادی است و آزادی در خانه‌ی عدالت تامین می‌شود. در آزادی، انسان از اراده‌ی خودسرانه و مستبدانه‌ی دیگران رهایی می‌یابد. روی دیگر این امر در عدالت سیاسی است که فرد می‌تواند در تعیین سرنوشت خویش و در وضعیت برابر سیاسی، تعیین‌کننده باشد و از امکانات و فرصت‌های برابر بهره‌مند گردد. لذا با توجه به آن‌چه بیان شد، بر اساس منطق قرآن کریم و آن‌چه از اندیشه‌ی سیاسی اسلام به دست می‌آید، عدالت و آزادی در فرایندی تعاملی مکمل یک‌دیگرند و نمی‌توان به‌بانه‌ی ایجاد یکی، از دیگری گذر کرد.

بر این اساس، روند و فرایند امور جامعه باید به گونه‌ای باشند که عدالت و آزادی، در راستای رفاه و امنیت دنیوی و در نهایت، سعادت انسان و کمال اخروی باشد. فرد آزاد در جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای را به وجود می‌آورد که در عین رها بودن از استبداد و طاغوت، به فرمان الهی نیز گردن می‌گذارد؛ بلکه آزادی او برگرفته از عدم تمکین در برابر قدرت نامشروع و نامطلوب و اطاعت از دستور خداوند است. این بهره از آزادی به تامین عدالت سیاسی نیز یاری می‌رساند. در قرآن آمده است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِزُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ

عَلَيْهِمُ الْغَيْبَاتِ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛ همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که نام او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند، همان پیامبری که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند.» (اعراف: ۱۵۷).

شهید مطهری با بیان آن که یکی از مقاصد انبیاء به قطع: تامین آزادی اجتماعی و مبارزه با انواع بندگی و بردگی اجتماعی است (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۸) بر این تاکید دارد که بشر باید در اجتماع از ناحیه‌ی سایر افراد اجتماع آزادی داشته باشد؛ دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشد؛ او را محبوس نکنند؛ دیگران او را استثمار، استخدام و استعباد نکنند. (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۴) می‌بینیم که بازگشایی و برداشتن زنجیرها همراه با امر به معروف، نهی از منکر و حلال و حرام خداوند است. استبداد، سلب حقوق، محدودیت‌های ناشی از یکه‌تازی حاکمان و اختناق، همه می‌توانند مصداق زنجیر و اسارت باشند. هدف بلند قرآن که برداشتن زنجیر اسارت درون و برون است، در صورتی محقق می‌شود که عدالت به‌عنوان عنصر مکمل آزادی در کنار آن قرار گیرد. (سیدباقری، ۱۳۸۹: ۲۸۲)

هم‌چنان که خداوند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید.» (نساء: ۵۹)

چرایی لزوم اطاعت از اولی‌الامر و محدود ساختن آزادی از آن‌جاست که حکم به عدل می‌کند. در آیه‌ی «اطيعوا الله...» فرض بر آن است که مردم از خداوند اطاعت می‌کنند؛ زیرا که عادل است. اطاعت از رسول نیز واجب است؛ زیرا که او امر الهی را بیان می‌کند. از اولی‌الامر نیز باید اطاعت کرد؛ زیرا که آن امر به‌عنوان امانت به آنان واگذار شده است. پس هر کس که امر به حق می‌کند و عادل است، اولی‌الامر است؛ زیرا که برخلاف حکم خداوند امر نمی‌کند. شریعت، عقل نورانی و رای برتر دارد و اساس آن بر عدل است. دولت ایجاد نمی‌شود، مگر هنگامی که عدالت ورزد و حاکم عادل کسی است که حقوق مردم خود را رعایت می‌کند و آن‌ها را به‌سوی حق و برای حق راه می‌برد و اموری که حقوق آنان را تضمین کند، وضع می‌نماید. (الحنفی، ۲۰۰۴: ۲۳۳۰) آزادی سیاسی یکی از آن

حقوق است. با گردن نهادن به امر خدا، انسان از گردن‌گذاری به امر انسان که غالباً به خود و خواسته‌های شخصی و گروهی خود می‌خواند، رها می‌شود؛ لذا در جوهره‌ی توحید، آزادی از بندگی هم‌نوعان در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی وجود دارد و اطاعت از او، آزادی‌آور است.

#### سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

نسبت‌سنجی  
"عدالت سیاسی" و  
"آزادی سیاسی" با  
تأکید بر قرآن کریم  
(۷ تا ۲۶)

در قرآن کریم و اندیشه‌ی سیاسی برخاسته‌ی از آن، عدالت و آزادی بستر ساز جامعه‌ی سعادت‌مند مبتنی بر آموزه‌های وحیانی است که موجب شکوفایی استعداد‌های پیدا و پنهان آدمی می‌گردد. روح و روان آدمی گنجایشی بالا برای رسیدن به مرزهای کمال دارد؛ تا آن‌جا که می‌تواند جانشین خداوند در زمین گردد. در نگرش قرآنی و بر اساس بینش اسلامی، توانمندی‌های انسان همراه با آگاهی، شناخت، مسئولیت و دغدغه‌ی عدالت و آزادی است. این در حالی است که آزادی مطلق، بی‌بندوباری، عدم رعایت دستورهای خداوند و بندگی بت‌های دروغین را به دنبال می‌آورد و انسان را از پویندگی در آن جهت و شکوفایی استعدادها باز می‌دارد؛ لذا عدالت آن را تعدیل می‌کند. این تحلیل، با آن‌چه که در اندیشه‌ی سیاسی غرب مطرح است، تفاوتی جوهرین می‌یابد. تفاوت اساسی آزادی سیاسی در اسلام و غرب آن است که اسلام در تفسیر رکن اول آزادی یعنی «فرد یا عامل»، برای آن دو بعد معنوی و مادی قائل بوده و اصالت را به بعد معنوی و رشد روحی او می‌دهد و با همین نگاه موانع و قیود را تفسیر می‌کند. با توجه به این تفاوت مبنایی، دیگر تفاوت‌ها میان آزادی در اندیشه‌ی غربی و اسلام را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

اول، آزادی در غرب برخاسته از تمایلات نفسانی انسان‌ها است. در این نگرش، آزادی منهای خدا است؛ لذا آزادی و خواست انسان مقدم بر دین، و ارزش آن فوق دین است؛ اما در اسلام، ریشه‌ی آزادی در جهان‌بینی توحیدی است. در مفهوم آزادی اسلامی، عبودیت خداوند نهفته است. دوم، آزادی دینی، تکلیف‌مدار است؛ انسان باید تنها از خداوند اطاعت نموده، به دستورهای او عمل نماید. آزادی اجتماعی مطلق، به این معنی که انسان‌ها هرچه خواستند، انجام دهند و هر قانونی را به دلخواه وضع کنند، وجود ندارد. اسلام، منادی آزادی است که انسان‌ها را در مسیر انتخاب سعادت، با رفع موانع و ایجاد شرایط، آزاد گذاشته است. مکتب اسلام درصدد رفع موانع درونی و بیرونی است. اما در غرب، آزادی انسان‌محور است. سوم، در قلمرو آزادی در غرب، قانون، تنها ناظر به مسائل اجتماعی است؛ یعنی اداره‌ی جامعه را برعهده دارد تا انسان‌ها بتوانند بدون برخورد به حداکثر خواسته‌های خود برسند و اگر کسی اسیر هوس‌های خود شود و سعادت خود و دیگران را به خطر اندازد، مانعی ندارد. قوانین نه تنها برای محدود کردن این نوع آزادی وضع نشده، بلکه اساساً قانون‌گذار چنین حقی را ندارد. اما در اسلام، بین زندگی دنیایی و اخروی انسان پیوستگی

وجود دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۹) بنابراین، از آنجا که آزادگی روحی و آزادی سیاسی - اجتماعی، ابزاری برای دستیابی به کمال معنوی و قرب الی الله است، همین غایت نیز حدود آن را ترسیم می کند. آن گونه که تن دادن به بندگی خداوند، رهاشدن از همه ی بندهای طاغوتی است، کسی که در مقابل خداوند گردن خم کند، در مقابل مستبدین و خودکامگان به سادگی سر فرو نمی آورد. انسان تا جایی آزاد است که رشد و کمال معنوی او ایجاب می کند. از منظر اسلام جامعه ی مطلوب، جامعه ای است که بیشترین حاصل آن رشد معنوی برای افراد باشد و در این مسیر موانع بیش تری از پیش روی افراد برداشته شود؛ امری که می تواند زمینه ساز رفع موانع بیرونی نیز باشد و جامعه را به سوی عدالت هدایت کند.

### ۳. دشواری های رابطه ی تعاملی میان آزادی و عدالت سیاسی

با توجه به آن چه آمد، اما به نظر می رسد که باور به رابطه ی تعاملی آغاز ماجرا باشد، نه پایان آن؛ زیرا هم چنان چالش های میان این دو مفهوم ادامه دارند. به ویژه آن گاه که تضادی میان آن ها به وجود می آید، پردازش این مساله چندان ساده به نظر نمی رسد. آن سان که دست کم در نگاه اولی، در مواردی این رابطه با مشکل مواجه می شود. با توجه به این امر، در ادامه، برخی از دشواری های رابطه ی تعاملی میان آزادی و عدالت سیاسی بیان می گردند.

#### ۱.۳. آزادی برای انتخاب عدالت سیاسی

از یک نگاه، آزادی هم به آزادی و اختیار تکوینی و هم به آزادی تشریحی اطلاق می شود. در آزادی تکوینی بحث از آزاد بودن آدمی در خلقت و آفرینش است:

«قُلْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» بگو: حق، از سوی پروردگارتان است. اینک، هر کس خواست، بدان ایمان آورد و هر کس نخواست به آن کفر ورزد.» (کهف: ۲۹)

آزادی و رهایی از اسارت دیگران که غالباً در عرصه ی سیاسی خود را نشان می دهد، در اندیشه ی اسلامی یکی از اولین حقوق انسانی به شمار می آید. علی (ع) می فرماید:

«ایها الناس ان آدم لم یلد سیداً ولا امةً و ان الناس کلهم احرار؛ ای مردم! بدانید آدم و حوا دو نوع فرزند به بار نیاورده اند که گروهی حرّ و آزاد، و گروهی دیگر عبد و برده باشند. بلکه همگان آزاد چشم به دنیا گشودند.» (کلینی، ۱۳۷۲، ج: ۷، ۴۲۰)

و نیز می فرماید:

«لا تکتن عبد غیرک و قد جعلک الله حُرّاً» (نهج البلاغه، نامه: ۳۱)

در نظام آفرینش، انتخاب راه و عقیده، اجبارپذیر نیست و اصولاً دین، مجموعه‌ای از اعتقادات ویژه است که هرگز نمی‌توان آن‌ها را بر کسی تحمیل کرد. اگر اصول و مبادی دیانت برای کسی حاصل نشود، دین نیز به قلمرو جاننش پای نمی‌نهد. اما از آزادی تکوینی نمی‌توان چنین برداشت کرد که انسان در مرحله‌ی انتخاب عقیده، مجاز و محق است که به هرسو میل کند. روشن است که هرگز خداوند انسان را در میان بهره‌برداری از گُل و آتش، یا عسل و سَم، آزاد نمی‌پسندد. در انتخاب حق و باطل، انسان نه تنها باید حق را برگزیند، بلکه باید با نیرویی مثال‌زدنی از آن پاسداری کند. اگر کسی پس از جست‌وجوی کامل و از سر میل و اراده، باطل را برگزیند و از پذیرش حق سر باز زند، در ردیف کسانی است که پیامبر(ص) و امامان(ع) فرمان جهاد با وی را صادر می‌کنند و بی‌تردید این‌گونه افراد در عذاب دوزخ جاودانه‌اند و از آن رهایی ندارند. اندیشه‌ی نادرست برابر است با سَم کشنده؛ و پیداست که خداوند انسان را آزاد نمی‌پسندد تا سَم را برگزیند و خود و دیگران را هلاک سازد.» (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۹۰) آن‌گونه که انسان آزاد نیست تا در عرصه‌ی سیاسی، ظلم یا ظالم یا رفتار ستم‌گرانه را به‌بهانه‌ی آزادی انتخاب کند؛ هم‌چنان که آزاد نیست تا آزادی خود را واگذار کند و یوغ حاکم ستمکار را بپذیرد.

پس انسان مجاز نیست تا ناعدالتی را برگیرد و انتخاب کند؛ هرچند که اختیار دارد. او باید آزادی خویش را برای گزینش عدالت به کار گیرد و در برابر ستم بایستد. این برداشت به ما یاری می‌دهد تا دریابیم که در معنی تشریحی، انسان آزاد نیست تا هرکاری انجام دهد و ستم را انتخاب کند. آزادی تشریحی به ما می‌گوید که هیچ‌کس حق ندارد دیگری را بنده و مطیع خود سازد و اراده و عمل او را مالک گشته و خواسته‌های خود را بر خلاف میل و رغبتش بر او تحمیل کند. در این نگرش و نظام تشریحی، همه‌ی افراد بشر بدون استثناء از حقوق مساوی برخوردارند و به‌حکم شرع و قانون، انسان از اراده‌ی دیگران در تصمیم‌گیری‌ها و قانون‌گذاری‌ها آزاد است:

«وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ وَ بَعْضِي مِنْ بَعْضِي دِيْكَرًا بِه

جای خدا به مالکیت و خدایی نگیرد.» (آل‌عمران: ۶۴)

لذا گفته می‌شود که آزادی یعنی رهاشدن از بردگی و اطاعت غیرخدا. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۹۰-۱۸۹) در این روند، انسان از بردگی طاغوت - که مظهر استبداد سیاسی در قرآن کریم است - رهایی می‌یابد و توانمند می‌شود تا در مسیر عدالت سیاسی گام بردارد. از همین منظر است که آزادی در اندیشه‌ی قرآنی، مطلق و رها نیست؛ بلکه اولین قدم در راه آزادی سیاسی، بندگی خداوند است. آن‌کس که به‌معنای دقیق به‌دستور خداوند گردن نهد، از هرگونه بردگی غیر او در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی رهیده است.

### ۲,۳. عدالت، فراگیرتر از آزادی

در تبیین بیشتر رابطه‌ی تعاملی میان عدالت سیاسی و آزادی سیاسی، یادآوری این نکته مهم است که عدالت، فراگیرتر از آزادی و دارای گستره‌ای وسیع‌تر است؛ آن‌چنان‌که محدودکننده و قید آن نیز می‌باشد. به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد که اگر عدالت محقق شود، در پی آن، آزادی هم به دست می‌آید؛ اما عکس آن صادق نیست؛ زیرا ممکن است جامعه‌ای آزاد باشد (مثل جوامع لیبرال) ولی در آن برخی از وجوه عدالت وجود نداشته باشد. اما با توجه به منطق قرآن کریم و در نگرش اسلامی، انسان، آزاد است که بدون مانع فعالیت سیاسی داشته باشد؛ مگر آن‌گاه که عدالت آسیب بیند یا رفتارش موجب اسارت‌های درونی و بیرونی گردد. عدالت برای مراعات و تامین حقوق شهروندان است؛ آزادی یکی از اساسی‌ترین حقوق و بنابراین یکی از اجزای فربه عدالت به شمار می‌آید. برای آن‌که این حق بنیادین در جامعه به دست آید، عدالت آن را قید می‌زند. آزادی است که در خانه و قالب دادگری تامین می‌شود. لذا غالباً چنین است که اگر در جامعه‌ای عدالت حکم فرما شود، در آن آزادی نیز وجود خواهد داشت. پس می‌توان گفت که در همه‌ی عدالت‌ها، آزادی هست؛ اما در همه‌ی آزادی‌ها، عدالت نیست؛ آن گونه که بعضی از آزادی‌ها، عدالت هستند.

در منطق قرآنی و اندیشه‌ی سیاسی اسلام، "خودِ متعالی" انسان، رهایی از قدرت مستبدانه، آزادی و شکوفائی استعدادهای مادی و معنوی او مورد توجه قرار می‌گیرد؛ زیرا «هر چیزی که بر ضد آزادی و منافی با آن باشد، انسان را از انسانیت خارج می‌کند. انسان بالذات آزاد آفریده شده است. ممکن است عواملی از جمله وابستگی‌ها و تعلق‌ها، آزادی را از انسان بگیرند. اگر انسان خودش را به چیزی ببندد و به آن تعلق و وابستگی پیدا کند و بنده و تسلیم چیزی باشد، از انسانیت خارج شده است؛ زیرا آزادی از او گرفته شده است.» (مطهری، ۱۳۷۳: ۳۳۴) بر اساس روایات، آزادی در این اندیشه، برای رسیدن به هدایت و انتخاب راه برتر و دربردارنده‌ی فضیلت‌های بسیار دیگر است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶: ۳۸۷ و ج ۷: ۱۷۵) با رهایی، آدمی به نوعی تعادل و ثبات شخصیتی دست می‌یابد؛ آزادی را در کنار عدالت طلب می‌کند و یکی را فدای دیگری نمی‌سازد. «آزادم و می‌توانم راه کمال خودم را طی کنم. نه این که چون آزاد هستم، به کمال خود رسیده‌ام.» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۶) آزادی برای شکستن قیود قدرت نامحدود و ثروت نامشروع، دارای ارزش است؛ ولی نمی‌تواند همه‌ی هدف باشد. نمی‌توان همه‌ی قید و بندها حتی عدالت را گسست که گسستن آن‌ها و آزادی مطلق، از میان‌برنده‌ی خود آزادی خواهد بود و نمی‌تواند تضمین‌کننده‌ی جامعه‌ی عادلانه و آزادانه باشد.

### ۳.۳. آزادی ارزشی و روشی در راستای عدالت

یکی از دیگر دشواری‌هایی که در مسیر پیوند تعاملی میان آزادی سیاسی و عدالت سیاسی مطرح می‌شود آن است که وجوه ارزشی و روشی آزادی در مسیر عدالت بررسی گردد. نکته‌ای که به این مهم یاری می‌رساند آن است که آزادی هم ارزش است و هم روش. ارزش، امری است که مفید، خواستنی یا تحسین‌کردنی باشد برای شخص، گروه یا جامعه‌ای. (صانعی، ۱۳۷۲: ۲۸) ارزش‌ها، بنیادی‌ترین ساحت‌های اندیشه و فرهنگ‌ها به‌شمار می‌آیند و نقشی کلیدی در حیات سیاسی - اجتماعی بازی می‌کنند. ارزش‌ها؛ خوب یا بد، مناسب یا غیر مناسب، شایسته و ناشایسته، ضروری و یا غیر ضروری را بیان می‌دارند، این ایده‌ها هنگامی که در نظامی از معیارها و ملاک‌ها برای ارزیابی ارزش اخلاقی و شایستگی رفتار سازمان‌دهی می‌شوند، یک نظام ارزشی را پدید می‌آورند. (ترنر، ۱۳۸۵: ۸۰)

تفاوت آزادی با سایر حقوق در این است که خداوند انسان را آزاد و رها از دیگران آفریده است؛ چرا که اسباب لازم برای تحقق آزادی - که همانا اراده نام دارد - در وجود فرد تعبیه شده است. اما با ورود به اجتماع، انسان از این داشته‌ی خود کاسته و آن را هزینه‌ی به‌دست آوردن سایر لوازم سعادت و به‌کمال رسیدن خود می‌کند. لذا صحبت از اعطاء حق آزادی نیست؛ زیرا عطاشدنی نیست و انسان هم‌زمان با آفرینش به این مهم دست یافته است. بلکه باید صحبت از تکالیف متقابل و همراهی حق و تکلیف در برابر احترام به آزادی خود و دیگران سخن به‌میان آورد. این تکلیف نیز نه در قبال دادن آزادی، بلکه در قبال استفاده از امتیازاتی است که اجتماع برای فرد به ارمغان می‌آورد. اگر گاهی از روی تسامح صحبت از حق آزادی است، به‌معنای آن است که دیگران باید این حق را رعایت کنند، نه این که حق آزادی برای فردی رسمیت یابد. شاید به این دلیل است که در اسلام از آزادی به‌عنوان یکی از حقوق اولیه صحبت زیادی به‌میان نیامده و آن را به‌عنوان پیش‌فرض در تمام احکام خود تلقی نموده است. همان‌طور که ممنوعیت از نفس کشیدن معقول نیست، آزادی را هم نمی‌شود از انسان منع کرد. همان‌طور که انسان نمی‌تواند مالک نفس خودش باشد، بر نفس خودش نیز نمی‌تواند حقی داشته باشد. حق آزادی این است که کسی حق ندارد آزادی مرا سلب کند؛ همان‌طور که مالکیت نفس به‌معنای این است که مملوک غیر نیست، نه این که واقعا مالک خودش است. انسان نمی‌تواند آزادی را از خودش سلب کند یا خودش را بفروشد. بنابراین آزادی حق نیست، بلکه فوق حق است. (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۷۲) با این‌همه، این آزادی به‌عنوان ارزش انسانی، وسیله و گذرگاه است در راه رسیدن به عدالت سیاسی و سپس رشد و تعالی جامعه، نه هدف و توقفگاه.

#### سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

نسبت‌سنجی  
"عدالت سیاسی" و  
"آزادی سیاسی" با  
تأکید بر قرآن کریم  
(۷ تا ۲۶)

اما «روش» بودن آزادی برای بیان رابطه‌ی تعاملی با عدالت سیاسی آن است که از سویی آزادی، روشی است برای عدالت و از دیگر سو، عدالت یاری می‌دهد تا آن روش در جامعه جریان و سریان پیدا کند. با آزادی می‌توان برای رسیدن جامعه به عدالت سیاسی، تعیین سرنوشت، دستیابی به حقوق سیاسی و رهایی از موانع بیرونی و درونی بهره برد. با آزادی، می‌توان به داده‌های گوناگونی دست یافت که لازمه‌ی رسیدن به عدالت سیاسی و تدبیر امور جامعه‌ی اسلامی در آن سمت‌وسو است. واقعیت آن است که حاکمیت و نظام‌های سیاسی برای تحقق عدالت سیاسی و مدیریت شایسته‌ی جامعه به حجم گسترده‌ای از داده‌ها و اطلاعات نیاز دارند که غالب آن در اختیار همه‌ی مردم است. در دنیای امروز غالباً مطبوعات بازتاب‌دهنده‌ی آن می‌باشند و دولت از در اختیار داشتن همه‌ی اطلاعات و زوایای گوناگون آن، ناتوان است. پس نظام‌های سیاسی برای رسیدن به عدالت سیاسی نیاز به جامعه‌ای آزاد دارند تا شهروندان در فرایندی آزادانه بتوانند انتخاب‌گر باشند؛ آزادانه از امور جاری و تصمیم‌ها و برنامه‌های سیاسی انتقاد کنند و با داد و ستد داده‌ها، امور و مسائل زیرین جامعه را با خاطری آسوده برای فرمانروایان جامعه بیان کنند و آن‌ها را از امور پیدا و پنهان جامعه برای کارگزاران سیاسی آگاه سازند، چنین است که آزادی، ارزشی است که روش و راهبر جامعه به سوی عدالت سیاسی می‌گردد. همه‌ی این امر زمانی عملی می‌شود که حق آزادی به صاحبان آن - که شهروندان باشد - برسد؛ مهمی که با حضور عدالت معنادار می‌شود.

#### ۴.۳. آزادی، بستر رهایی از استبداد

یکی از دیگر مسائلی که باید در رابطه‌ی تعاملی میان آزادی سیاسی و عدالت سیاسی بررسی شود، این است که با آزادی، جامعه از استبداد و یکه‌تازی حاکمان رهیده می‌شود و با دوری از استبداد، دست‌کم در عرصه‌ی سیاسی، حصه‌ای بزرگ از عدالت به‌دست می‌آید؛ در این دستاورد ضمن حاکمیت عادلانه، حقوق شهروندان در پیوند با قدرت به‌شایستگی ادا می‌شود. با براندازی استبداد و نظام خودکامه، توزیع قدرت، دست‌کم اصلاحی اولیه می‌یابد و گام‌های مطلوب در مسیر عدالت سیاسی فراهم می‌شود. نظامی که چنگ می‌اندازد و همه‌ی امور را در اختیار خویش می‌گیرد و حقی برای دیگران در اظهارنظر و ارائه‌ی مشورت قائل نیست، در عرصه‌ی فکری، حق آزادی را به رسمیت نمی‌شناسد و در حوزه‌ی عملی نیز به دیدگاه خویش بسنده می‌کند و بر اساس آن عمل، نخستین قربانی، عدالت است.

پس در نگرشی طرفینی و همکاری‌جویانه میان دو ارزش عدالت و آزادی، هنگامی که عدالت در جامعه فراگیر شود، آزادی نیز به‌دنبال آن می‌آید. بنابراین نیازی به حُفیه‌نویسان



و جاسوسان نیست تا کسی به حيله و نیرنگ، راست و ناراست، نارس و ناقص را به حاکم گزارش کنند. در این زمان، مطبوعات، احزاب، گروه‌ها، منتقدین و روشنفکران، آزادانه کاستی‌ها و ناعدالتی‌ها را به صد زبان آشکار بیان می‌کنند و پنجره‌های خیر و برکت و تدبیر را به سوی قدرتمندان می‌گشایند تا نظام سیاسی را به‌درستی تدبیر و راهبری کنند. مطبوعات به‌سان ریه‌های جامعه، بیراهه‌ها و کژراهه‌ها، فساد و خودکامگی کارگزاران را برای خیرخواهان و تصمیم‌گیران جامعه نشان می‌دهند تا برنامه‌ها و تنظیمات به‌گونه‌ای جریان یابند که بیش‌ترین سود را برای جامعه در جهت عدالت سیاسی به‌همراه داشته باشد و حکومت‌ها از درافتادن به گرداب استبداد دور شوند؛ چرا که در نظام بسته، نقد و نظر و دانش و خبر از میان می‌رود و چاپلوسان و فرصت‌طلبان بر گرد میز قدرت جمع‌شده و در جهت منافع شخصی خویش همه‌چیز را عالی و بی‌عیب جلوه می‌دهند. آزادی و عدالت، هر یک به‌دیگری یاری می‌رساند تا فساد و مفسدین در عرصه‌ی سیاست، ریشه‌کن شوند و با نقادی حاکمان آنان را از خودرایی، مستی قدرت و خودبزرگی بینی دور سازند.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این نوشتار در پی رصد ارتباط و نسبت‌سنجی میان آزادی و عدالت سیاسی با تأکید بر منظر قرآن کریم بود؛ امری که به شفافیت مفاهیم و مرکزکشی میان آن‌ها یاری بسیار می‌رساند. به‌ویژه آن‌که با توجه به عدم تبیین رابطه‌ی میان آن دو، چه بسا سودجویانی که به‌نام عدالت و تأمین آن، آزادی را به مسلخ فرستاده‌اند و یا آزادی را بهانه کرده‌اند تا عدالت به فراموشی سپرده شود. در ادامه چند نکته به‌عنوان نتایج بحث ارائه می‌شود:

۱. با توجه به معنای محوری احقاق حق در عدالت سیاسی و مقید بودن آزادی به عدالت و لحاظ و بررسی انواع روابط اعم از رابطه‌ی تباین، تساوی و جزء و کل؛ به تبیین و توضیح رابطه‌ی تعاملی میان این دو مفهوم پرداخته شد و بر این امر تأکید گردید که با به‌دست آمدن عدالت، می‌توان به درصد بالایی از تأمین آزادی نیز امید داشت. پس عدالت و آزادی در عرصه‌ی سیاسی نه‌تنها دارای اجزای متنافی نیستند، بلکه در عین آن که دو ارزش جداگانه به‌شمار می‌آیند، اما در پیوندی مکملی و تعاملی، در سمت‌وسوی یک هدف که دست‌یابی شهروندان به حقوق باشد، حرکت می‌کنند و در رسیدن جامعه به هدف نهایی یعنی سعادت، هر یک کارکرد ویژه‌ی خود را دارند.

۲. با همه‌ی آن‌که رابطه‌ی میان عدالت سیاسی و آزادی سیاسی تعاملی و تکمیلی است و در روابط و تنظیمات اجتماعی، یک‌دیگر را پشتیبانی می‌کنند، اما باید دانست که به‌گاه تعارض میان آن دو، تقدم با عدالت است. چه‌بسا آزادی بدون قید عدالت به ناامنی و

بی‌عدالتی انجام؛ اما همان‌گونه که گذشت، عدالت، ارزشی است که به‌همراه خود، آزادی را نیز به ارمغان می‌آورد.

۳. در اندیشه‌ی قرآنی، نوع نگرش به هستی و در صدر خلقت بودن خداوند، حکایت از یک نظم پیشینی<sup>۱</sup> و عقلی دارد. در این خوانش، نوعی «تعیین»، «تشکل» و «تفهم» از پیش تعریف شده وجود دارد. دستی از قبل، هستی را شکل و نظم بخشیده و آن را با هدفی مشخص آفریده است. وحی، نظم و نظام جامعه را ترسیم کرده و پیامبران الهی، جامعه‌ی مطلوب را به بشر اعلام کرده‌اند. جامعه‌ای که در آن با عدالت و آزادی، مسیر سعادت و تعالی جامعه‌ی انسانی ترسیم می‌شود. آزادی در مسیر عدالت و عدالت در مسیر سعادت تنظیم می‌شود و همه‌ی مفاهیم بر محور توحید سامان می‌یابند.

۴. یکی از جلوه‌ها و مصادیق عدالت سیاسی، رفتار بر اساس قانون عادلانه است، با به کف آمدن عدالت، بستر رسیدن به آزادی نیز فراهم می‌شود. برای جلوگیری از دست‌درازی زیاده‌خواهان و تنظیم روابط اجتماعی، مجموعه‌ای از دستورها و معیارها به نام «قانون» شکل گرفت؛ قانون مطلوب نیز باید بتواند بازتاب یکی از آرزوهای درونی و فطری آدمی یعنی عدالت باشد. با این بیان، در رابطه‌ی تعاملی میان عدالت و آزادی، قانون نیز نقش اساسی بازی می‌کند تا هم از سویی جلوی هرج‌ومرج و بی‌نظمی را بگیرد تا کسانی به‌بهانه‌ی آزادی، خودسرانه عمل نکنند و هم با وجود آن، شهروندان به حقوق خود برسند که یکی از حقوق بایسته‌ی آنان، آزادی است. چنین است که برای تضمین حقوق شهروندی و برقراری نسبت دقیق عدالت و آزادی، باید در جامعه، قانون وجود داشته باشد. در تفسیر آمده است که منظور از: «وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» (حدید: ۲۵) آن است که با کتاب، حق بیان گردد و راه درست عمل، تشخیص داده شود و «میزان» و شرع، برای رسیدن به حقوق مساوی و اقامه‌ی عدل است. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج: ۵، ۱۹۰) منظور از «میزان»، عدل است تا بر هر مستعدی هر آن‌مقدار که مستحق آن است، بدهد و هر صاحب حقی به حقیقش برسد تا امر عالم، نظم و نظام یابد. (همان: ۱۷۱) آزادی در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی یکی از حقوق مسلم انسانی است که عدالت عهده‌دار ادای آن است.

۵. آزادی سیاسی، در برابر استبداد و قدرت خودکامه است. با توجه به آن که زورمداران غالباً همه‌ی معادلات را به‌نفع خود رقم می‌زنند و سودمحوری در مرکز برنامه‌ریزی‌های آنان قرار می‌گیرد، لذا پیام‌آوران الهی، عدالت، آزادی و رهایی از قیود ساختگی انسان‌ها را به ارمغان آورده‌اند؛ امری که منافع قدرت‌پرستان را خطر انداخته و موجب شده تا درگیری

1. a priori.

درازدامنی میان انبیا الهی با خود کامگانی شکل گیرد که هیچ حقی را برای مردم به رسمیت نمی‌شناختند و آزادی آنان را حتی در زندگی فردی، محدود و مخدوش می‌کردند.

## منابع

### سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هجدهم
- پاییز ۹۶

نسبت‌سنجی  
"عدالت سیاسی" و  
"آزادی سیاسی" با  
تأکید بر قرآن کریم  
(۷ تا ۲۶)

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (۱۴۲۷ق). قم: دار الهجرة للنشر.
۱. افلاطون (۱۳۵۴). قوانین. ترجمه: محمدحسن لطفی. بی‌جا: انتشارات صفی‌علیشاه.
  ۲. آشوری، محمد و دیگران (۱۳۸۳). حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت. تهران: دانشگاه تهران.
  ۳. برلین، آیزیا (۱۳۷۹). چهار مقاله درباره‌ی آزادی. ترجمه: محمدعلی موحد. تهران: انتشارات خوارزمی.
  ۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
  ۵. ترنر، جانان‌ان‌اچ (۱۳۸۵). مفاهیم و کاربرهای جامعه‌شناسی. ترجمه: فولادی و بختیاری. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
  ۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱). زن در آینه‌ی جمال و جلال. قم: مرکز نشر اسراء.
  ۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). فلسفه‌ی حقوق بشر. قم: نشر اسراء.
  ۸. الحفنی، عبدالمنعم (۲۰۰۴م). موسوعه القرآن العظیم. قاهره: مکتبه مدبولی.
  ۹. راولز، جان (۱۳۸۸). نظریه عدالت. مترجمان: سیدمحمد کمال سروری و مرتضی بحرانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
  ۱۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵). فربه‌تر از ایدئولوژی. تهران: موسسه فرهنگی صراط.
  ۱۱. سیدباقری، سیدکاظم (۱۳۸۸). عدالت و آزادی در اندیشه‌ی سیاسی اسلام. در: علی‌اکبر علیخانی؛ درآمدی بر نظام سیاسی عدالت در اسلام. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (ع).
  ۱۲. صانعی، پرویز (۱۳۷۲). جامعه‌شناسی ارزش‌ها. تهران: گنج دانش.
  ۱۳. صدر، سیدمحمدباقر (۱۹۷۹م). اقتصادنا. بیروت: دارالتعارف.
  ۱۴. کلینی، أبو جعفر محمد بن یعقوب (۱۳۷۲). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
  ۱۵. گری، جان (۱۳۷۹). فلسفه‌ی سیاسی فون‌هایک. ترجمه: خشایار دهیمی. تهران: انتشارات طرح نو.
  ۱۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م). بحارالانوار. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
  ۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱). دین و آزادی. قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.

۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۶۷). پیرامون جمهوری اسلامی. تهران: نشر صدرا (چاپ چهارم).
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). انسان کامل. قم: انتشارات صدرا (چاپ یازدهم).
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). آزادی معنوی. تهران: صدرا.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). یادداشت‌های شهید مطهری. قم: صدرا.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). مجموعه آثار (ج ۶). تهران: صدرا.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). گفتارهای معنوی؛ تهران: صدرا (چاپ سوم).
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی. تهران: صدرا.
۲۵. میر احمدی، منصور (۱۳۸۱). آزادی در فلسفه‌ی سیاسی اسلام. قم: بوستان کتاب.
۲۶. نمازی، حسین (۱۳۸۴). نظام‌های اقتصادی. تهران: شرکت سهامی انتشار (چاپ سوم).
27. John Stuart Mill "On Liberty", LONDON: NEW YORK: BARTLEBY, 1999, Chapter.